

شکنجه

هنگامی که خوانندگان عزیز، این کتاب را مطالعه می‌کنند، عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» به دار و دسته‌ای از وفاداران به شخصی متوهم به نام «مسعود رجوی» اطلاق می‌شود. تشکیلاتی فرسوده که بیش از آن که بتوان آن را یک «گروه سیاسی» دانست، باید «فرقه‌ای تروریستی» به شمارش آورد که پیروانش، تنها به یک مؤلفه باور دارند و آن «مسعود رجوی» است و می‌آموزند که ذهن و روح خود را از هر خصیصه انسانی خالی کنند تا تنها «عشق مسعود» در آن جای بگیرد. از چنین جماعتی هرگز بعید نیست که به تبعیت از «مسعود»، در سال‌های جنگ تحمیلی، به عنوان پیاده نظام رسمی «رژیم بعث»، علیه هم‌وطنان خود بجنگند و از خود سوال هم نکنند که «چرا؟» جوانی خود را در کمپ قرون وسطایی «اشرف» به پیری و میانسالی برسانند و در نهایت، با ذلت و فلاکت، به کشورهای اروپایی پناهنده شده و دست آخر، به عنوان پادوهای سرویس‌های جاسوسی آن کشورها، علیه سرزمین مادری خود عمل نمایند.

این کتاب، بنا ندارد که به بررسی تاریخی و سیاسی گروه موسوم به «سازمان مجاهدین خلق ایران» بپردازد، اما ناچار است که قبل از ورود به مبحث اصلی، نگاهی کوتاه به تاریخچه آن داشته باشد.

«سازمان مجاهدین خلق ایران» نام یک گروه سیاسی نظامی است که به سال ۱۳۴۴ توسط سه تن از دانشجویان روشنفکر مسلمان، با هدف سرنگونی رژیم وابسته پهلوی تأسیس شد: «محمد حنیف‌نژاد»، «سعید محسن» و «عبدالرضا نیک‌بین‌رودسری» که به سال ۱۳۴۵، دانشجوی

دیگری به نام «اصغر بدیع‌زاده‌گان» به این جمع اضافه شد. «عبدالرضا نیک‌بین‌رودسری» در سال ۱۳۴۷، به دلیل ابتلا به بیماری «صرع» از سازمان جدا شد و «محمد حنیف‌نژاد»، «سعید محسن» و «اصغر بدیع‌زاده‌گان» (به همراه جمع دیگری از جذب‌شدگان به این گروه)، به سال ۱۳۵۰ توسط «ساواک» دستگیر و در چهارم خرداد ۱۳۵۱، توسط رژیم پهلوی به جوخهٔ اعدام سپرده شدند. اعضای دیگر این سازمان، در زندان‌های پهلوی، «مسعود رجوی» را به رهبری برمی‌گزینند و چند سال بعد (۱۳۵۴)، گروه دیگری از آنان در خارج از زندان، به رهبری عضوی دیگر به نام «تقی شهرام»، اقدام به کودتایی درون‌سازمانی کرده و دست به ترور رقبای سیاسی و عقیدتی خود در داخل سازمان می‌زنند. با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷، «مسعود رجوی» و وفادارانش از زندان آزاد شده و با تکیه بر خوشنامی حاصل از حضور در زندان‌های طاغوت و انبوه تسلیحاتی که اعضای سازمان در جریان انقلاب، از پادگان‌ها به غارت برده بودند، به فعالیت آشکار مشغول می‌شوند. طولی نمی‌کشد که اندیشه‌های کج و معوج و انحرافی رهبران «مجاهدین خلق»، به طور کامل برای توده‌های مردم آشکار می‌شود و آنان در ادبیات سیاسی عمومی، به عنوان «منافقین خلق» یا «منافقین» شهرت پیدا می‌کنند و کارشان به جایی می‌کشد که رودرروی نظام «جمهوری اسلامی» قرار می‌گیرند، و سرانجام «مسعود رجوی» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، اعلام مبارزهٔ مسلحانه می‌کند.

طی چند سال بعد، هزاران نفر، اعم از مسئولان لشکری و کشوری و مردم عادی کوچه و بازار، به دست جوخه‌های ترور «مجاهدین خلق» به شهادت رسیدند، و جنایت محیرالعقول «شکنجهٔ سه پاسدار کمیته و یک کفاش» (که کتاب پیش رو، سرگذشت و چگونگی شکنجهٔ این

چهار شهروند، که صرفاً به دلیل پاسدار و حزب‌اللهی بودن، مورد وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند، می‌باشد) نیز در همین ایام خلق می‌شود.

گرچه بنیان انحرافات فکری و عقیدتی سازمان را باید در میان بنیان‌گذاران و رهبران فکری آنان در دههٔ ۴۰ شمسی جستجو کرد، اما هیچ کدام از تاسیس‌کنندگان این سازمان، در دورترین افق‌های ذهن خود، تصور نمی‌کردند که ۱۲ سال بعد، اعضای به اصطلاح «مجاهدین خلق» ذیل عنوان «عملیات مهندسی» دست به غیرانسانی‌ترین و وحشیانه‌ترین اعمال، علیه چند جوان بزنند که یکی از آن‌ها تنها ۱۷ سال سن داشت. در گذر این ۱۲ سال، «اعضای سازمان مجاهدین خلق» به بهانه‌های مختلف، جنایات هولناکی را مرتکب شدند که به هیچ وجه ربطی به اهداف اعلام شده‌اش (در ابتدا، سرنگونی رژیم پهلوی و در مرحلهٔ بعد، اسقاط نظام جمهوری اسلامی) نداشت.

به راستی، کشتن «مجید شریف‌واقفی» (از اعضای «مجاهدین خلق» که به دلیل وفاداری به تعالیم اسلامی، در سال ۱۳۵۴ توسط هم‌قطاران خود اعدام شد) و سوزاندن جسدش، چه کمکی به سرنگونی نظام شاهنشاهی می‌کرد و زنده‌زنده پوست‌کندن یک پاسدار ۱۷ سالهٔ «کمیته‌های انقلاب اسلامی» چه ربطی به تغییر نظام جمهوری اسلامی داشت؟ و امروز به خوبی می‌توان نتیجهٔ آن همه التقاط و اعوجاج فکری و عقیدتی را در سرنوشت «مجاهدین خلق» به نظاره نشست. «مسعود رجوی» که در سال ۱۳۶۵، دار و دسته‌اش را به عراق منتقل کرده بود و زیر چتر «صدام حسین» و در کمپی موسوم به «اشرف»، به حیات خود ادامه می‌داد، و عملاً به عنوان یکی از یگان‌های «ارتش بعث عراق» در بحران‌های داخلی و خارجی این کشور عمل می‌کرد، پس از سقوط

«صدام»، علی‌رغم اعلام وفاداری کامل به اشغالگران آمریکایی، نتوانستند آخرین پناهگاه خود، یعنی کمپ «اشرف» را حفظ کنند و با فشار مردم و مبارزان عراقی، از این اردوگاه اخراج شده و به کشورهای مختلف جهان منتقل شدند و بعید نیست که صفحات خیانت‌بار دیگری را نیز در آینده، به کارنامهٔ سیاه خود بیافزایند؛ فاعتبروا یا اولی الابصار.

کتاب حاضر، بازنشری است از کتاب «شکنجهٔ سه پاسدار شهید» که در مرداد ۱۳۶۳، توسط «انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی تهران» منتشر شد و حاوی اسناد دست‌اولی، از پروندهٔ عاملان آن جنایت تاریخی است. بی‌شک، بازخوانی این فاجعهٔ انسانی، یاری‌رسان نسل جوان انقلاب، در مسیر شناخت تاریخی دشمنان انقلاب و معاندان نظام برخاسته از آن خواهد بود. نظامی که ریشه در خون شهیدانی چون محسن میرجلیلی، طالب طاهری و شاهرخ طهماسبی دارد.

انتشارات یا زهرا (صلوات‌اللعلیها) تلاش کرده است با طراحی فرم و انتخاب نویسهٔ مناسب، خوانندگان را در نزدیک شدن هرچه بیشتر به فضای اسناد مندرج یاری رساند. در عین حال، مطالعهٔ این کتاب، به نوجوانان و کسانی که دارای ناراحتی قلبی باشند، توصیه نمی‌شود.

شهریور ماه ۱۳۹۳